

دعوت پیامبر از خویشاوندان خود

در شماره گذشته گفته شد که پیامبر اسلام پس از سه سال از آغاز بعثت، مهر خاموشی را شکست، و تماسهای خصوصی با افراد، جای خود را بدعوت عمومی داد و بوسیله تماسهای خصوصی موفق شده بود گروهی را بشاهراه حقیقت هدایت کند، ولی هرگز این موفقیت آرزوی نهائی او نبود. بهین لحاظ؛ روزی در «صفا» روی سنگ بلندی قرار گرفت، و با صدای هر چه رساتر گفت: «یا صباحاه» (عرب این کلمه را بجای زنک خطر بکار میبرد و گزارشهای وحشت آمیز را نوعاً با این کلمه آغاز میکرد) ندای طنین انداز او جلب توجه کرد، گروهی زیاد از قبیله های مختلف «قریش» دست از کار خود کشیده، و بحضورش شتافتند، سپس پیامبر رو جمعیت کرد و گفت: ای مردم! هر گاه من بشما گزارش دهم که پشت اینکوه (صفا) گروهی از دشمنان شما موضع گرفته و قصد دارند بر سر شما بریزند، آیا مرا تکذیب میکنند؟، مردم گفتند مادر طول زندگی خود، از تو هرگز دروغی نشنیده ایم، سپس گفت: ای گروه «قریش» خود را از آتش نجات دهید؛ من برای شما در پیشگاه خدا هرگز نمیتوانم کاری انجام دهم، پس من شما را از عذاب دردناک میترسانم، سپس افزود: انما مثلی ومثلکم کمثل رجل رأى العدو فانطلق یزید اهلہ فحشی ان یسبوه الی اهلہ فجعل یصیح یا صباحاه: موقعیت من، همان موقعیت دیدبانی است که دشمن را از نقطه دوری می بیند فوراً برای نجات قوم خود بسوی آنها شتافته و با شمار مخصوص «یا صباحاه» آنان را ازین پیش آمد باخبر میسازد.

این جمله ها رمز دعوت و اساس آمین او را می رساند، از آنجا که مشروح آمین او در ظرف این سه سال بگوش نوع مردم قریش رسیده بود - لذا - بهین اندازه اکتفا کرد، ولی همین اجمال چنان ترس عجیبی در دل آنان افکند که یکی از دشمنان و سران کفر (ابی لهب) سکوت مردم را شکست؛ روی با حضرت نموده گفت وای بر تو ما را برای همین کار دعوت

نمودی؟ سپس جمعیت متفرق گردیدند.

دعوت خویشاوندان

جای شک نیست که اصلاحات عمیق و ریشه‌داریکه در تمام شئون زندگی مردم تأثیر نماید و مسیر اجتماع را دگرگون سازد، پیش از هر چیز بدو نیروی قوی نیازمند است:

۱ - نیروی بیان و گفتار که گوینده بتواند با طرز جالبی حقایق را بیان نماید و افکار شخصی و با آنچه را از عالم وحی گرفته در اختیار فهم عموم بگذارد.

۲ - نیروی دفاعی که در مواقع حساس بداد او رسیده و یک خط دفاعی در برابر تهاجم مخالفان تشکیل دهد، و در غیر اینصورت شعله دعوت در همان روزهای نخست خاموش میگردد.

نیروی بیانی و گفتاری آنحضرت فوق‌العاده کامل بود، تا آنجا که قرآن و کتاب او، از حد کلام عادی گذشته و در شمارهٔ اعجاز درآمده بود در اینکه آنحضرت یکمرد سخنور، و یک گویندهٔ توانا بوده که با کمال فصاحت و بلاغت آئین خود را تشریح میکرد، جای گفتگو نیست ولی در روزیکه خدایش او را مأمور نمود که گامی فراتر بگذارد و عموم جهانیان را بآئین خود بخواند، فاقد نیروی دوم بود؛ زیرا در ظرف این سه سال فقط موفق شده بود که قریب چهل نفر را در حوزهٔ سری مؤمنان در آورد، و بطور مسلم این گروه کم، توانایی دفاع از خود را نداشتند تا چه رسد که در مواقع باریک از شخصیت آنحضرت دفاع کنند.

از این نظر، شخص اول جهان اسلام برای بدست آوردن یک ثقل مرکزی، بطرز جالبی خویشاوندان خود را پیش از دعوت عمومی، بآئین خود خواند و بدینوسیله توانست نقص نیروی دوم را برطرف کرده و سنگر مهمی در برابر هر گونه مخاطرات احتمالی تحصیل نماید، حداقل فائدهٔ ایندعوت این بود، که خویشاوندان او بفرض اینکه بآئین او نیگرویدند، لا اقل بواسطهٔ احساسات و تعصبات خویشاوندی و قومی؛ بدفاع از او برمیخواستند. تا چه رسد باینکه دعوت او در آنروز در گروهی از سران مؤثر افتاده و گروه دیگری را متماایل ساخت.

علاوهٔ او معتقد بود که اساس اصلاحات، اصلاح داخله است تا انسان فرزندان و خویشاوندان خود را از کارهای نکوهیده باز ندارد، هرگز تبلیغ او دربارهٔ بیگانگان مؤثر نخواهد افتاد، زیرا در اینصورت مخالفان زبان جاعتراض گشوده و کردار نزدیکان او را برخ او میکشند.

روی این ملاحظات خدای بزرگه اورا درباره دعوت خویشاوندان باخطاب زیر مخاطب ساخت و فرمود: **وانذر عشیرتک الاقریین** (شعراء ۲۱۴) خویشاوندان نزدیک خود را از عذاب الهی بترسان، چنانکه در باره دعوت عمومی، آنحضرت را بقاد آیه: **فاصدع بما توامر و اعرض عن المشرکین انا کفیناک المستهزئین**: بآنچه مامور هستی آشکار کن و از مشرکان کنار گیر که ما تو را از شر دشمنان حفظ مینمائیم، مأمور ساخت.

طرز دعوت خویشاوندان

طرز دعوت پیامبر از خویشاوندانش بسیار جالب بود و حقایقی را همانروز آشکار نمود که بعدها اسرار طرز این دعوت روشن تر گشت.

مفسران در تفسیر آیه فوق؛ و تاریخ نویسان قریب باتفاق چنین مینویسند: روزی خداوند اورا مامور نمود که خویشاوندان خویش را بآئین خود بخواند پیامبر اکرم نیز پس از تفکر و تدبر به علی بن ابیطالب که آنروز سین او از پانزده سال تجاوز نمیکرد؛ دستور داد که غذایی آماده کند و همراه آن شیری نیز ترتیب دهد، سپس چهل و پنج نفر از سران بنی هاشم را دعوت نموده و تصمیم گرفت در طی آن مهمانی راز نهفته را آشکار سازد، ولی متأسفانه پس از صرف غذا پیش از آنکه او آغاز سخن کند، یکی از عموهای وی (ابولهب) با سفغان سبک و بی اساس خود؛ مجلس را از آمادگی افکند و رسول خدا صلاح ندید که رأی خود را ابراز نماید، سپس فردا برنامه خود را تکرار کرد، و با ترتیب یک ضیافت دیگری پس از صرف غذا رو ب سران فامیل نمود و سخن خود را با ستایش خدا و اعتراف بوحدانیت وی آغاز کرد و بعداً چنین فرمود:

**ان الرائد لا یکذب اهله و الله الذی لاله الا هو انی رسول الله الیکم
خاصة و الی الناس عامة و الله لتموتن کما تنامون و لتبعن کما تستیعظون ،
و لتحاسبن بما تعملون و انها الجنة ابدآ و النار ابدآ :**

براستی هیچگاه راهنمای یک جمعیت بکسان خود دروغ نمیگوید، بخدائیکه جز او خداوندی نیست من فرستاده شده خدا بسوی شما، و بعموم جهانیان، هستم، هان ای خویشاوندان من شما بسان خفتگان میسیرید، و همانند بیداران؛ زنده میگردید، و طبق کردار خود مجازات میشوید، و این بهشت دائمی خدا است (برای نیکوکاران) و دوزخ هیشگی اوست (برای بدکاران) هیچ کسی از مردم برای کسانش چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده ام نیآورده است؛ من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام، خدایم بمن فرمان داده که شمارا بجانب او بخوانم، فایکم یوازرنی علی هذا الامر علی ان

يكون اخي ووصيي وخليفتي فيكم ؟ : کدام يك از شما پشيبان من خواهد بود، تا

برادر ووصي و جانشين من باشد ميانشما ؟

هنگاميکه سخنان آنحضرت باین نقطه منتهی گرديد سكوت مطلق همه مجلس را فرا گرفته بود ، و هر کدام از آنها در بزرگي مقصد و سرانجام كار خود در دريای فكر فرورفته بودند ، يك مرتبه علی (ع) كه آنروز جوانی پانزده ساله بود سكوت مجلس را در هم شكست و برخاست بايك لحن تند عرض كرد : ای پيليمبر خدا من آماده پشيبانی از شاهستم رسول خدا دستور داد تا بنشيند و گفتار خود را تا سه بار تكرر نمود ، جز همان جوان پانزده ساله کسی پرسش او را پاسخ نگفت ، در چنین هنگام رو بحضار نمود و فرمود : ان هذا اخي ووصيي وخليفتي عليكم فاسمعوا له واطيعوه :

مردم ! این (جوان) برادر ووصي و جانشين منست ميانشما ! بسخنان او گوش دهيد و از او پيروي كنيد ، و در این هنگام مجلس بايان يافت ، و حضار با حالت خنده و تبسم رو با بوطالب نمودند و گفتند : محمد دستور داد كه از پسر ت پيروي كني و از او فرمان بيري . آنچه نگارش يافت خلاصه موضوع مفصلی است كه بيشتر مفسران و تاريخ نويسان با عبارتهای گوناگون آنرا نقل کرده و جز این تيميه كه عقائد مخصوصی در باره اهل بيت رسول خدا دارد ، کسی در صحت این حديث تشكيك نكرده و همه آنرا یکی از مسلمات تاريخ دانسته اند ، و ما از ميانشما مدارك انبوه فقط بدو مدرك اشاره ميكنيم كه مراجعه بآنها براي بيشتر خوانندگان دانشمندان سهل و آسان است ؛ و آندو مدرك عبارتند از : تاريخ طبري ج ۲ ص ۲۱۶ ؛ تاريخ كامل ابن اثير ج ۲ ص ۴۱ .

جنايات و خيانتها

تحريف و وارونه نشان دادن حقايق ، و روپوش گذاردن روی آن ، بهترين مصداق خيانت و جنايت است ، و در طول قرون اسلامي گروهی از نويسندگان متعصب اين راه را پيموده و آثار و نگاهشته های علمی خود را بر اثر اين تحريفات از ارزش انداخته اند و بطور مسلم سير تاريخ و تكامل علم مشت آنها را بازمينمايد . وعده ای را ميپرووراند كه با نيش قلم پرده ها را بالا زده و حقايق را از لابلای پرده ها بيرون آرند اينلا از باب مثال جريان زير را در باره اين حديث مطالعه بفرمائيد :

۱ - محمد بن جرير طبري متوفای سال ۳۱۰ در تاريخ خود جريان دعوت خویشاوندان را بطور مبسوط نگاهشته است چنانكه از نظر خوانندگان گذشت ولی در تفسير خود ج ۱۹ ص ۷۴ ، هنگاميکه به تفسير آية **واذرعشیرتک الاقرين** : (خویشاوندان

نزدیک خود را (بترسان) میرسد آنچه را در تاریخ نوشته با متن و سند در همانجا قید کرده، ولی هنگامیکه بجملة: **علی ان یكون اخي ووصی و خلیفتی** : (برادر و وصی و جانشین من شود ؛) میرسد ، جمله را تغییر داده و مینویسد : **علی ان یكون اخي و کذا و کذا** : یعنی برادر و چنین و چنان ؛ ؛ من باشد ، و جای شك نیست حذف کلمه های : **وصی و خلیفتی** ، و بکار بردن کلمه های : **کذا و کذا** که در فارسی از آن تعبیر میآوریم به : **چنین و چنان** ، جز مسامحه و یا خیانت چیز دیگری نیست .

او باین اکتفاء نکرده حتی جمله ای را که خود پیامبر بعد از سکوت سران در باره **علی گفت** : **ان هذا اخي ووصی و خلیفتی** ، نیز تعریف کرده ، و باز همان کلمه کذا و کذا را بکار برده است .

مورخ بایست در نوشتن حقایق کمال آزادی را دارا باشد ؛ و ایك شهامت و شجاعت بی مانند آنچه را تشخیص داده و صحیح پنداشته است بنویسد ، ناگفته پیدا است چیزیکه طبری را وادار کرده این دو کلمه را بردارد ، و بجای آن دو کلمه کنایه بکار برد ، همان روش دینی و تعصب مذهبی او است ، زیرا او علی را وصی و جانشین بلا فصل پیامبر نمی - دانست ، و از آنجا که این دو کلمه صریح در وصایت و جانشینی بلا فصل او بوده - لذا - مجبور شده در عین نگارش شأن نزول آیه از روش دینی خود نیز دفاع ؛ کند .

۲ - ابن کثیر شامی متوفای سال ۷۳۲ در تاریخ خود ج ۳ ص ۴۰ . و همچنین در تفسیرش ج ۳ ص ۳۵۱ ، همان راهی را پیموده که طبری قبل از او همان راه را در تفسیرش پیموده است ، و ماهیچگاه ، « ابن کثیر » را در اینکار معذور نمی شماریم زیرا اساس کتاب تاریخ او را همان ، تاریخ طبری تشکیل میدهد ، و بطور مسلم وی در تنظیم این قسمت ، بتاریخ طبری مراجعه کرده است - مع الوصف - در نقل مطالب از مندرجات تاریخ مزبور ، سرباز زده ، و بر خلاف انتظار از روی تفسیر « طبری » جریان را نقل نموده است .

۳ - جنایتیکه ، و ذر اسبق فرهنگ مصر ، نویسنده کتاب « حیاة محمد » (دکتر هیکل) مرتکب شده است و بدینوسیله راه تعریف حقایق را بروی نسل آینده باز نموده است شگفتا وی در « مقدمه » کتاب خود حملات سختی متوجه خاور شناسان کرده و آنان را به تعریف حقایق و جعل متهم میسازد در صورتیکه خود او در این مقام دست کمی از آنها ندارد زیرا :

- **اولا** : در چاپ نخست کتاب ، زبور ، جریان را بطور دست و پا شکسته نقل

کرده ، و از دو جمله حساس فقط یکی از آنها (که پیامبر رو بسران کرد و گفت کدام يك از شما در اینکار پشتیبان من خواهد شد که برادر و وصی و خلیفه من باشد) را قید کرده ، ولی جمله دیگری که پیامبر پس از ابراز و اعلام پشتیبانی علی ؛ درباره او گفت ، بکلی حذف کرده و ابدأ از اینکه پیامبر درباره او فرمود : این جوان ، برادر و وصی و جانشین من است یادی نکرده است .

ثانیاً : در چایهای دوم و سوم گام فراتر نهاده و هر دو جمله را از دو جا حذف نموده و بدینوسیله ضربت غیر قابل جبرانی بر مقام و حیثیت خود و کتابش وارد آورده است .

نبوت و امامت باهم توأمند

جریان مزبور میرساند که این دو منصب از هم جدا نیستند و روزیکه پیامبر خدا ؛ بمردم معرفی گردید ، جانشین او نیز همانروز تعیین و معرفی شد ، و این خود میرساند که اساس نبوت و جانشینی را يك شالوده تشکیل میدهند ؛ و این دو مقام مانند حلقه های زنجیر بیسکدیگر متصل و از هم فاصله ای ندارند .

بالا تر از همه شهادت روحی و شجاعت شاه ولایت امیرمؤمنان را میرساند ، که در حفلیکه ، پیران آزموده و سران سالخورده در تفکر و حیرت بودند ، با کمال شهادت ، پشتیبانی و فداکاری خود را اعلام میدارد ، و بدون پیمودن راه سیاستمداران محافظه کار و مآل اندیش ؛ دشمنی خود را بادشمنان او ابراز میکند ، او در آنروز اگر چه از نظر سن و سال کوچکترین افراد بود ؛ ولی طول ممارست او با پیامبر ، از مدت ها پیش ، دل او را آماده پذیرفتن حقایق نموده بود که پیران قوم در پذیرفتن آن ، تردید داشتند .

ابو جعفر اسکافی (طبق نقل ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۶۳) در پیرامون این تاریخ داد سخن ردا داده خوانندگان بکتاب مزبور باز گشت فرماید .

نشانه های شقاوت

رسول اکرم (ص) فرمود : علامات الشقاء اربعة : نسيان الذنوب

السابقة ، وذكر الحسنات الماضية ولا يدري قبلت ام ردت والنظر

الي من فوقه في الدنيا ، والنظر الي من دونه في الدين .

نشانه های شقاوت چهار تا است ؛ فراموش کردن گناهان گذشته ،

یادآوری کارهای نیک در صورتیکه معلوم نیست در درگاه خدا پذیرفته

شده است یا نه ، در جمع ثروت بمافوق و در امور دین پائین تر از خود نگریستن .